

## نقد زیست‌بوم‌گرایانه داستانی کوتاه از غلامحسین ساعدی

عبدالله ابوغیث\*

فاطمه گل بابائی\*\*

### چکیده

از اواخر قرن بیستم میلادی، واکاوی پیوند ادبیات و محیط زیست و نیز نحوه انعکاس زیست‌بوم در آثار ادبی در قالب نقد زیست‌بوم‌گرا آغاز شد. این حوزه مطالعاتی با محور قرار دادن محیط زیست و دقت در تأثیر آن بر متون ادبی ضرورت توجه به این موضوع را در علوم انسانی مطرح می‌کند. بدین ترتیب، در تلاش برای برجسته‌سازی جایگاه محیط زیست در متون ادبی و نیز حفظ آن در دنیای صنعتی امروز است. پژوهش پیش رو بر مبنای روش مطالعاتی هم‌بستگی و با رویکردی توصیفی - تحلیلی داستان کوتاه عافیتگاه از مجموعه داستان *دندیل* اثر غلامحسین ساعدی را بازخوانی و واکاوی می‌کند. براساس پژوهش حاضر، محیط زیست با شیوه‌های گوناگونی در شکل‌دادن بر نظام هم‌بسته روایت اثرگذار بوده است. در این تقابل، بخشی از مصادیق نقش‌آفرینی محیط زیست در خلق کلیت روایت عبارت است از: عنوان‌پردازی بوم‌شناسانه روایت؛ کنش‌گری‌های عنصر زیست‌محیطی رودخانه در تعامل با شخصیت اصلی روایت و در نتیجه تغییر روند کلی زندگی وی؛ برقرارشدن تقابل میان عناصر سه‌گانه زیست‌محیطی طبیعی، مصنوعی، و اجتماعی؛ غلبه عنصر زیست‌بوم طبیعی. بر مبنای پژوهش پیش رو، محیط زیست دیگر صرفاً کارکردی زیبایی‌شناختی ندارد، بلکه در روایت‌پردازی تا سطح یک شخصیت مستقل ارتقا یافته است؛ به گونه‌ای که در پی‌رنگ روایت دخالتی فعالانه دارد. وارونگی معادله انسان/سوزه - زیست‌بوم/ابژه و در نتیجه بروز فاعلیت زیست‌بوم و انفعال انسان یکی دیگر از جلوه‌های اثرگذاری زیست‌بوم در ساختار عام روایت است.

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول)

ghobeishi@atu.ac.ir

\*\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، f.golbabaee@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۰۱

**کلیدواژه‌ها:** ادبیات و محیط زیست، نقد زیست‌بوم‌گرا، عافیتگاه، غلامحسین ساعدی.

## ۱. مقدمه

نقد ادبی پس از گذار از خوانش‌های نقادانه متون، که در آن‌ها متن به دور از عوامل فرامتنی و اکاوی و نقد می‌شود، اکنون وارد مرحله‌ای شده است که در آن متن به مثابه نوعی پاسخ و واکنش به دگرگونی‌ها و رخدادهای دنیای پیرامونی قلمداد می‌شود. اساساً متن ادبی در بستر علل و عوامل مختلف اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی تکوین می‌یابد. خوانش‌های فمینیستی، نئومارکسیستی، و پسااستعماری همگی در این سیاق قرار می‌گیرند و از این دریچه به متون ادبی می‌نگرند. محصول و برآیند این نوع نگرش پیوند خوردن ادبیات با دانش‌ها، علوم انسانی، و علوم تجربی است که در مرحله بعد به شکل‌گیری مطالعات میان‌رشته‌ای منتهی می‌شود.

در کنار خوانش‌های یادشده، می‌توان خوانش زیست‌بوم‌گرایانه متون ادبی را نیز مطرح کرد. این نوع خوانش نوعی پاسخ و واکنش به قوت‌گرفتن پارادایم صنعتی‌سازی جوامع و چیرگی بر طبیعت تلقی می‌شود که در آن ناقد ادبی، همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، توجه خود را به بوم‌زیست و عناصر زیست‌محیطی معطوف می‌کند.

در پژوهش حاضر، با تکیه بر این نگره نقادانه، ضمن تشریح بنیان‌های نظری نقد زیست‌بوم‌گرا، داستان کوتاه عافیتگاه از مجموعه داستان *دندیل* نوشته غلامحسین ساعدی بررسی می‌شود. علاوه بر آن، کیفیت نقش‌آفرینی زیست‌بوم و محیط زیست را در خلق فضای ادبی روایت یادشده نشان داده‌ایم.

### ۱.۱ پیشینه مطالعاتی

در باره مطالعات زیست‌بوم‌گرایانه در متون ادبی پژوهش‌های متنوعی انجام شده است. علاوه بر پژوهش‌های انجام‌شده در قالب کتاب، پژوهش‌هایی نیز در قالب مقالات تدوین شده‌اند. «جهان داستان و محیط زیست» جزو نخستین مقالاتی است که درباره پیوند ادبیات و زیست‌بوم منتشر شده است. در این نوشتار، نگارنده معنا و تعریفی گسترده از محیط زیست ارائه داده و نمونه‌های کاربردی را از آثار صمد بهرنگی، هوشنگ مرادی کرمانی، و شماری از نویسندگان غیرایرانی معرفی کرده است (بهروزکیا ۱۳۸۳: ۵۳-۶۰).

مقاله «بوم‌نقد جنبشی میان‌رشته‌ای بین دو حوزه محیط زیست و ادبیات» هم در شمار نخستین تلاش‌ها برای معرفی این رویکرد مطالعاتی در ایران تلقی می‌شود. در پژوهش یادشده با انتخاب عنوان «بوم‌نقد»، به‌مثابه معادلی برای اصطلاح انگلیسی این نوع نقد، شماری از آثار غیرایرانی نگاشته‌شده در این حوزه به پژوهش گران معرفی شده است (مودودی ۱۳۹۰: ۱۲-۱۸).

«نقد بوم‌گرا، رویکردی نو در نقد ادبی» عنوان مقاله دیگری است که در سیاق پژوهش‌های روش‌مند در این حوزه به‌شمار می‌رود. نویسنده ضمن ترجمه این اصطلاح به «نقد بوم‌گرا»، در مقاله خود رابطه ادبیات و محیط زیست را بررسی کرده، دیدگاه‌های نظریه‌پردازان نقد زیست‌بوم‌گرا را معرفی کرده است (پارساپور ۱۳۹۱: ۸-۲۶). این نویسنده مقاله دیگری با عنوان «بررسی ارتباط انسان با طبیعت در شعر» نوشته است که در آن کیفیت تعامل انسان با طبیعت را در حوزه شعر واکاوی کرده است. شایان ذکر است که نویسنده به مقوله متون مثنوی روایی کلاسیک یا مدرن پرداخته است (همان: ۷۷-۹۹). «ملاحظات اخلاق زیست‌محیطی هدایت و چوبک؛ نقد دو داستان» نیز مقاله‌ای دیگر از این پژوهش‌گر است. او «در این مقاله، ملاحظات اخلاق زیست‌محیطی این دو اثر [سگ و لگردد و /تتری که لوطی/اش مرده بود] را به‌شکل تطبیقی بیان کرده است» (پارساپور ۱۳۹۵ ب: ۷۳).

مقاله دیگر با عنوان «بررسی زیست‌بوم در شعر فروغ فرخزاد براساس نظریه بوم‌فمینیسم» کوشیده است «به این پرسش پاسخ دهد که در شعر و افکار شاعر، مفاهیم طبیعت‌گرایانه تا چه اندازه بازتاب داشته است و دغدغه‌های فروغ فرخزاد نسبت به محیط و زیست‌بوم خود چگونه بوده است» (ذوالفقارخانی ۱۳۹۵: ۱۱۵).

## ۲.۱ هدف و روش پژوهش

تردیدی نیست که دروَرای هر روند مطالعاتی هدف و غایتی وجود دارد. پژوهش حاضر نیز از این قاعده مستثنا نیست. بر همین مبنا، پژوهش پیش رو استخراج مصادیق تلاقی، پیوند ادبیات و محیط زیست، و نقش‌آفرینی زیست‌بوم در شکل‌دادن به ساختار روایی را ملاک خود قرار داده است و می‌کوشد ابعاد و جوانب چنین کارکردی را در متن ادبی کشف کند. به‌عبارتی دیگر، در این پژوهش کیفیت «نقش‌آفرینی» زیست‌بوم در شکل‌دادن به ساختار روایی بررسی شده است و در تلاشیم تا ابعاد و جوانب چنین کارکردی را در کالبد متن ادبی نشان دهیم. درحقیقت، این پژوهش به‌دنبال کشفِ ظرفیت‌های عنصر زیست‌بوم در

پذیرش نقش «فعال» و کنش گر و نه «منفعل» در روایت است. همین شاخصه پژوهش حاضر را از آنچه پیش تر در این موضوع ارائه شده است متمایز می کند. از دیگر اهداف این پژوهش، معرفی عمیق تر این رویکرد مطالعاتی جدید و توجه به مقوله محیط زیست در شرایط کنونی کشورمان است.

پژوهش پیش رو با تکیه بر روش مطالعاتی هم بستگی در فرایند گردآوری داده ها تدوین شده است. در این روش مطالعاتی، که ماهیتی توصیفی دارد، هم بستگی و رابطه دو متغیر (در این پژوهش ادبیات و زیست بوم) بر مبنای هدف تعریف شده برای پژوهش واکاوی می شود.

## ۲. بنیان های نظری پژوهش

تا میانه قرن بیستم میلادی، مطالعات نقادانه متون ادبی در حوزه تحلیل و خوانش متن قطع نظر از هرگونه عوامل فرامتنی دیگر صورت می گرفت. برای نمونه، مطالعات فرمالیستی و ساختارگرایانه چنین رویکردی دارند، اما در پرتو دگرگونی های مختلف فلسفی، اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی از دهه هفتاد میلادی قرن گذشته این نوع نگرش به تدریج به حاشیه رفت و نگرش های جدیدی شکل گرفت که در آن ها به متن ادبی به مثابه نوعی پاسخ و واکنش به رخداد های پیرامونی نگریسته می شد. یکی از شاخص ترین عوامل دخیل در ظهور چنین تفکر و اندیشه ای گذار از دیدگاه های ساختارگرایانه به سوی نگرش های پساساختارگرایانه و حاکم شدن اندیشه «فوکو» ای ساختارزدا در عرصه های فلسفی، اجتماعی، سیاسی، و سپس ادبی است.

ظهور فلسفه میان فرهنگی به جای فلسفه قاره ای و قوت گرفتن این نوع اندیشه فلسفی که، علاوه بر اندیشه یونانی بنیاد اروپایی، فلسفه های شرقی نظیر فلسفه هندی و مصری نیز در سپهر فلسفی جهان اثرگذار و سهم اند عوامل دیگری در شکل گیری چنین اندیشه ای اند (دهقانی ۱۳۹۶: ۴۴-۴۵).

برایند این نوع اندیشه به حاشیه رفتن یا غیاب فراروایت ها و حضور خرده روایت ها در سطوح مختلف حوزه های شناختی است. برای مثال، اگر در نظام فلسفی جهانی تا پیش از این دوره تاریخی فلسفه غرب برتری و تشخیص داشت، امروزه در کنار این نوع فلسفه فلسفه شرقی نیز فرصت ظهور و بروز یافته است. هم چنین، اگر تا پیش از این نظام های سیاسی غربی با گفتمان های ویژه خود نسبت به شرق برتری داشته اند، اکنون شرق با خلق

پادگفت‌مان پسااستعمار‌گرا توانسته است به این نظام‌های سیاسی پاسخ دهد یا دست‌کم فرصت به‌رسمیت‌شناخته‌شدن را بیابد.

در این بین، یکی از کلان‌روایت‌های شاخص در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی حاکمیت پارادایم صنعت‌گرایی و رشد صنایع و چیرگی بر زیست‌بوم و محیط زیست طبیعی، افزایش آلاینده‌های زیست‌محیطی و غالب‌شدن اقتصاد بازار به بهای نابودی بوم‌سازهای طبیعی است. از این رو، دانشمندان عصر حاضر را یک عصر زمین‌شناسی جدید دانسته آن را آنتروپوسین (the Anthropocene) نامیده‌اند که «در آن تأثیر فعالیت‌های انسان بر سیستم‌های طبیعی کره زمین به‌شدت رو به افزایش است؛ چنان‌که تغییرات اقلیمی و آب‌وهوایی تولید آلودگی‌های کربن و نیتروژن را به‌دنبال دارد» (Clarck 2015: 6). بر این اساس کلان‌روایت رشد تولید، رشد مصرف‌گرایی، و تحقق درآمدهای سرسام‌آور مالی و اقتصادی بوده است. در مقابل این کلان‌روایت و در پرتو رشد تفکر پسااستعمار‌گرایانه، که به پس‌زدن اندیشه ساختارگرایی کل‌نگر می‌پردازد، خرده‌روایت‌هایی شکل گرفته است که نوعی پاسخ به کلان‌روایت‌های یادشده است. شکل‌گیری جنبش‌های مدافع محیط زیست، توجه ویژه به اخلاق زیست‌محیطی، ظهور رویکردهای متنوع زیست‌بوم‌گرا در دانش‌های گوناگون نظیر معماری سبز (green architecture) و سازگار با محیط زیست در طراحی ساختمان‌ها و فضاهای شهری، و در وهله بعد، ظهور نوشتارها و خوانش‌های زیست‌بوم‌گرا در ادبیات در شمار خرده‌روایت‌هایی‌اند که به کلان‌روایت‌های یادشده پاسخ داده‌اند.

بازخورد طبیعی چنین نگرشی تکوین مطالعاتی است که در آن‌ها نوعی پیوند و برهم‌کنشی میان علوم و دانش‌ها و هنرها برقرار می‌شود. برای مثال، شرکت‌های نفتی که تا پیش از این نگرش، به حفاری‌های خود در دل طبیعت صرف‌نظر از تبعات زیست‌محیطی آن می‌پرداختند، امروزه ابتدا، با بهره‌گیری از نهادها و دانش‌های زیست‌محیطی هرگونه تبعات منفی حفاری‌ها را پیش‌یابی می‌کنند، سپس به حفاری دست می‌زنند. امروزه، در پرتو این نوع نگرش مطالعات میان‌رشته‌ای شکل گرفته‌اند که در واقع، نوعی دادوستد را میان رشته‌ها، دانش‌ها، و هنرها برقرار می‌کنند. بر همین اساس، خوانش‌هایی نظیر خوانش زیست‌بوم‌گرا، پسااستعماری، و فمینیستی درباره نوشتارها و متون ادبی‌ای شکل گرفته است که به تعامل و برهم‌کنشی میان ادبیات و زیست‌بوم، ادبیات و سیاست، و ادبیات و حقوق اجتماعی زنان می‌پردازند.

پژوهش حاضر با تکیه بر انگاره برهم‌کنشی میان ادبیات و زیست‌بوم تدوین شده است که در زیرمجموعه مطالعات نقادانه زیست‌بوم‌گرا قرار می‌گیرد. چنان‌که بیان شد مطالعات

نقادانه میان‌رشته‌ای در اواخر قرن بیستم میلادی شکل گرفت. اصطلاح خوانش یا نقد زیست‌بوم‌گرا (ecocriticism) را اولین بار ویلیام روئکرت (William Rueckert) در اواخر همین قرن، یعنی در سال ۱۹۷۸ در مقاله‌ای با عنوان «ادبیات و بوم‌شناسی؛ تجربه‌ای در نقد زیست‌بوم‌گرا» (Literature and Ecology: an Experiment in Ecocriticism) به کار برد. او در مقاله خود ضمن اشاره به کاربرد مفاهیم بوم‌شناختی برای خوانش ادبیات می‌گوید:

مشخصاً، من قصد دارم تا کاربرد بوم‌شناسی و مفاهیم بوم‌شناسانه را برای مطالعه ادبیات بیازمایم، زیرا بوم‌شناسی (در مقام یک دانش به مثابه یک رشته و در مقام بنیاد و اساسی برای نگرش انسان) دارای بیش‌ترین ارتباط با حال حاضر و آینده جهان ... است (Rueckert 1995: 107).

کاربرد واژه «تجربه» (experiment) یا همان «آزمون» در عنوان مقاله روئکرت حاکی از آگاهی وی به نوپابودن این رویکرد در مطالعات ادبی و میان‌رشته‌ای است. در واقع، این رویکرد جدی برای قوام‌یافتگی و نظام‌مندشدن نیازمند تلاش‌های جدی‌تر و نظریه‌پردازی‌های دقیق‌تر و افزون‌تری است. او ضمن اشاره به عنوان مقاله خود، می‌افزاید: «من می‌کوشم تا چیزی درباره بوم‌شناسی ادبیات کشف کنم یا می‌کوشم تا بوطیقای بوم‌شناسانه‌ای را از طریق کاربست مفاهیم بوم‌شناسانه برای خوانش، آموزش، و نوشتن درباره ادبیات گسترش دهم» (ibid.).

بنابراین، ما با یک زیبایی‌شناسی مبتنی بر مفاهیم بوم‌شناسانه و نوعی تلاش برای کشف زیبایی‌های ادبی برخاسته از عناصر زیست‌محیطی روبه‌رویم. از سوی دیگر، از نگاه روئکرت این رویکرد زیبایی‌شناختی برمبنای بوم‌شناسی نه تنها در عرصه نقد و خوانش متون، بلکه در دو حوزه دیگر یعنی آموزش و نوشتار مبتنی بر این انگاره نیز مصداق می‌یابد.

پس از روئکرت، پژوهش‌گران دیگری ضمن تلاش برای تثویز کردن این رویکرد، چهارچوب‌هایی برای آن تعریف کردند. خانم چریل گلاتفلتی (Cheryll Glotfelty)، در شمار یکی از پژوهش‌گران نقد زیست‌بوم‌گرا، با مطرح کردن پرسش «نقد زیست‌بوم‌گرا چیست؟» این نوع نقد را چنین تعریف می‌کند:

به بیانی ساده، نقد زیست‌بوم‌گرا مطالعه پیوند میان ادبیات و محیط فیزیکی است. دقیقاً همان‌گونه که نقد فمینیستی زبان و ادبیات را از منظر خودآگاهی جنسی واکاوی می‌کند، و نقد مارکسیستی آگاهی درباره گونه‌هایی از تولید و طبقه اقتصادی را برای خوانش خویش از متون پیش می‌کشد، نقد زیست‌بوم‌گرا دیدگاهی زمین‌محور به مطالعات ادبی می‌بخشد (Glotfelty and Fromm 1995: XVIII).

نقد زیست‌بوم‌گرایانه داستانی کوتاه از غلامحسین ساعدی ۷

بدین ترتیب، گلاتفلتی از ره‌گذر مقایسه این مدل انتقادی با نقد فمینیستی و مارکسیستی<sup>۵</sup> به نقد زیست‌بوم‌گرای صیغه‌ای سیاسی - اجتماعی می‌بخشد (see also Garrard 2004: 3) و «زمین» را محور مطالعاتی این نوع نقد قرار می‌دهد.

ریچارد کریج (Richard Kerridge) در اثر مشترکش با نیل سملز (Neil Sammells) به نام نگارش محیط زیست هدف از این نوع نقد را این‌گونه بیان می‌کند:

یک منتقد زیست‌بوم‌گرای اندیشه‌های زیست‌محیطی و بازآفرینی‌های آن را در تمام مظاهرش دنبال می‌کند تا بتواند به‌طور واضح درباره آن بحث و گفت‌وگو کند، چراکه اغلب به‌نظر می‌رسد این مسئله در فضای فرهنگی پنهان شده است. از همه مهم‌تر، نقد زیست‌بوم‌گرا به دنبال بررسی متون و اندیشه‌ها از لحاظ انسجام و سودمندی آن‌ها در مقام پاسخی به بحران‌های زیست‌محیطی است (Kerridge and Sammells 1998: 5).

بر این اساس، کارکرد نقد زیست‌بوم‌گرا پرداختن به کیفیت نقش‌آفرینی زیست‌بوم در متون ادبی منظوم و منثور و جایگاه آن در شکل‌دادن به ساختار عام روایت ادبی و نیز مشارکت در فرایند مقابله با بحران‌های زیست‌محیطی است.

در کشورمان، ایران، نویسندگان یا شاعرانی که دغدغه زیست‌محیطی یا زیست‌بوم‌گرایانه داشته باشند معدود و کم‌شمارند. این امر می‌تواند محصول و برآیند علل و عوامل مختلفی باشد. از علل این امر می‌توان به درونی‌نشدن توجه به زیست‌بوم در اندیشه شاعران و نویسندگان و نیز کم‌فروغ بودن پارادایم صنعتی‌گرایی در سالیان گذشته در جامعه اشاره کرد. باوجوداین، آثاری هم وجود دارند که نویسنده در سیاق آگاهی‌بخشی نسبت به ضرورت حفاظت از محیط زیست یا بوم‌سازهای طبیعی متن ادبی خویش را خلق کرده است. داستان کوتاه برنخورد از احمد محمود یا داستان کوتاه روز/سب‌ریزی از بیژن نجدی در همین چهارچوب قابل‌تحلیل و واکاوی‌اند.

در این پژوهش، بر مبنای این نوع خوانش داستان کوتاه عافیتگاه از غلامحسین ساعدی تحلیل و واکاوی خواهد شد.

### ۳. پردازش تحلیلی پژوهش

#### ۱.۳ خلاصه روایت

داستان کوتاه عافیتگاه درباره یکی از مأموران مؤسسه زبان‌شناسی خارجی است که برای پژوهش درباره لغات و اصطلاحات محلی و گردآوری آن‌ها به یک روستای ساحلی جنوبی

آمده است. او با طغیان رودخانه «موند» روبه‌رو می‌شود؛ از این‌رو قادر به بازگشت از مأموریت خود نیست. این طغیان بی‌سابقه زندگی و ارتباط میان اهالی دو کرانه رودخانه را مختل می‌کند. او و همه اهالی روستا در انتظار پایین آمدن سطح آب رودخانه‌اند تا جریان عادی زندگی‌شان را ادامه بدهند. «کاف» شخصیت اصلی روایت، که از نیافتن راه بازگشت خسته و درمانده شده است، به پیش‌نهاد ناخدای آن منطقه برای گذراندن وقت به دریا می‌رود و هم‌راه با ناخدا به ماهی‌گیری مشغول می‌شود. این امر در ادامه، زمینه شکل‌گیری تغییر گسترده‌ای را در دیدگاه، شخصیت، و حتی شکل و شمایل «کاف» فراهم می‌کند؛ به گونه‌ای که سرانجام وی پس از پایین آمدن سطح آب رودخانه و گشایش مسیر رفت‌وآمد به شرایط جدید خو می‌گیرد و دیگر تمایل و رغبتی برای بازگشت ندارد.

### ۲.۳ عنوان‌پردازی روایت

نقد زیست‌بوم‌گرا هم‌چون گونه‌های دیگر نقد به کارکرد دلالت‌مندانه عناصر روایت می‌پردازد و با تکیه بر ابزارهای نشانه‌شناسانه، توجه خود را به دلالت‌مندی مؤلفه‌های بوم‌شناسانه دخیل در شکل‌دادن به نظام هم‌بسته روایت معطوف می‌دارد. بر این اساس، «عنوان» یکی از عناصر بنیادین پیرامتن روایت قلمداد می‌شود که باید در خوانش متن ادبی بدان توجه کرد. بر مبنای دیدگاه‌های «ژرار ژنت» (Gerard Genette)، از نظریه‌پردازان عنوان‌شناسی روایت ادبی،

اگر مخاطب یک «متن» فقط خواننده آن است، مخاطب یک «عنوان» عامه مردم و یا حتی گسترده‌تر از آن است، چراکه عنوان به تعداد افراد بیش‌تری بازمی‌گردد و دست‌به‌دست می‌گردد. اگر «متن» یک آبه برای مطالعه باشد، «عنوان» سوژه یا موضوع آن متن است (Genette 1997: 75).

درحقیقت، عنوان یک متن به منزله مهم‌ترین پیرامتن آن، نشانه‌ای است که می‌تواند با سازوکارهای مختلف بر محتوای متن دلالت کند و شاخصه‌های فکری مؤلف را در ارتباط با متن آشکار کند. باید بدین نکته اشاره کرد که عنوان (از نگاه ژنت) لزوماً دلالت‌مند نیست، بلکه کارکردهای دیگری به غیر از دلالت‌مندی می‌پذیرد: نظیر تمایزبخشی و توصیف‌کنندگی (ibid.: 93). گاهی نیز جمال‌شناسی نام کتاب‌ها، ساختارهای نحوی، و موتیوهای خالق آثار ادبی را می‌نمایاند (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به شفیع کدکنی ۱۳۸۷: ۲۶۴-۲۶۵)، اما در این‌جا آنچه مدنظر است، دلالت‌مندی و کارکرد دلالت‌مبنای عنوان است.



عنوان روایت مورد مطالعه عافیتگاه است؛ واحدی زبانی که مرکب از دو بخش «عافیت» و «گاه» است. بخش نخست دلالت گر امنیت، آرامش، و مصون ماندن از هرگونه آسیب و خطر است. بخش دوم نیز در مقام پسوندی مکانی عمل می‌کند. بر این اساس، در خوانش نخست عنوان این انتظار در ذهن خواننده شکل می‌گیرد که با مکانی آرام و به دور از هرگونه ناامنی سروکار خواهد داشت، اما گشایش روایت و ورود به فضای داستانی وضعیتی کاملاً معکوس را پیش‌روی خواننده قرار می‌دهد. رودخانه‌ای ناآرام و طغیان‌گر که راه‌های ارتباط روستا و روستاییان و از جمله شخصیت اصلی روایت را با محیط اطراف بسته است:

رودخانه "موند" بالا آمده، همه‌جا را گرفته است. آب که هیچ‌وقت از سینه یک آدم بالاتر نمی‌رفت، حالا از سر شتر و ماشین‌های بزرگ دولتی هم رد می‌شود. ... "موند" گاه چنان هجوم می‌آورد که گویی کوهی از جا کنده شده، گاه چنان آهسته که انگار کمین کرده تا خیره‌سری را روی آب ببیند و جسارتش را جواب بدهد (ساعدی ۱۳۵۲: ۵۱).

بر همین مبنا، با نوعی تعبیر آبرونیک در عنوان روایت مواجهیم. گویی نوعی پارادوکس میان عنوان روایت و روی داده‌های آغازین آن احساس می‌شود؛ به گونه‌ای که به نظر می‌رسد عنصر زیست‌محیطی رودخانه با ایفای کارکردی منفی در تعامل با شخصیت اصلی روایت، سیر طبیعی حیات و فعالیت‌های وی را دچار وقفه می‌کند. پس از این وضعیت پارادوکسیکال و در خلال حرکت پیش‌رونده روی داده‌ها، زیست‌بوم در مظاهر مختلف آن نظیر رودخانه، دریا، و روستا بر زندگی شخصیت اصلی تأثیر دیگری می‌گذارد و نوعی آرامش را برای وی فراهم می‌کند. بدین معنا که او را از محیط صنعتی و آشوب‌زده شهری که از آن‌جا به روستا آمده است، جدا می‌کند؛ به گونه‌ای که با وجود فرونشست آب رودخانه شخصیت اصلی روایت حاضر به بازگشت به شهر نیست و در همان فضای روستایی و طبیعی می‌ماند و به تعبیری دیگر، در زیست‌بوم طبیعی جذب می‌شود.

بر این اساس، زیست‌بوم طبیعی، که در ابتدا کارکردی منفی در روایت داشت، در پایان روایت کارکرد سوژه‌وار و تأثیرگذار خود را نشان می‌دهد و متناسب با عنوان روایت به یک جایگاه عافیت و امنیت (عافیتگاه) برای شخصیت اصلی روایت تبدیل می‌شود. بدین سان، نوعی هم‌سازی میان عنوان و فضای روایت برقرار می‌شود.

بدین ترتیب، با گذار از لایه سطحی واحد زبانی عافیتگاه به لایه ژرف‌ساختی آن می‌توان به ماهیت استعاری این عنوان پی برد. درحقیقت، عافیتگاه استعاره‌ای از زیست‌بوم

روستاست که شخصیت اصلی باتوجه به روی دادهای عام روایت در آن به نوعی آرامش و ایمنی می رسد. به عبارتی دیگر، عافیتگاه استعاره‌ای از فضای روستایی است که شخصیت اصلی در پی گسست از فضای ناآرام و آشوب زده صنعتی شهر بدان می پیوندد. هم چنین، از ره گذر این عنوان و کارکرد آن در روایت و از منظری واسازانه می توان به نوعی تضاد ضمنی و نهفته در عنوان پی برد؛ تضاد میان فضای آرام و طبیعی روستا و فضای آشوب زده و صنعتی شهری. این خصوصیت را می توان در برخی دیگر از آثار غلامحسین ساعدی نیز لمس کرد.

### ۳.۳ پردازش شخصیت‌ها در روایت

در فرایند شکل گیری نظام هم بسته روایت، پردازش شخصیت‌ها عنصری بنیادین قلمداد می شود. از منظری زیست بوم گرایانه، روایت عافیتگاه بر ایند شخصیت‌هایی زیست محیطی، انسانی، و مصنوع است. چنان که می دانیم محیط زیست در سه مفهوم طبیعی، مصنوعی، و اجتماعی (see also Squires 2013: 15) به کار می رود و دارای ویژگی‌هایی است که در نقش و نحوه اثر گذاری آن بر زندگی انسان تفاوت ایجاد می کند. بستر هر زیستگاه مصنوعی یک محیط زیست طبیعی است که فرد در مواجهه با کنش‌های طبیعت به عنوان قدرت غالب آن مکان، به ساخت محیط امنی برای بقا و نجات خود از قهر طبیعت روی می آورد. فرد در مرحله بعد، در زیستگاه مصنوعی با پی آمدهای آن چه بر اساس نیاز و تفکرش ایجاد کرده است، مواجه می شود. نقد زیست بوم گرا با تأکید بر جلوه‌های محیط زیست‌های سه گانه در متون ادبی و شرح جایگاه و اهمیت‌شان این متون را بازخوانی می کند. «بسیاری از آثار نقد زیست بوم گرا دارای موضوع مشترک آگاهی بخشی درباره محدودیت‌های زیست محیطی هستند؛ محدودیت‌هایی که در اثر فعالیت‌های مخرب انسان بر سیستم حیات طبیعی کره زمین به وجود آمده است» (Glottfelty 1996: XX).

هم زیستی انسان و عناصر زیست بومی هم چون دریا و رودخانه در این روایت و تعامل روزمره با آن‌ها در جایگاه بستر ایجاد شغل یا نوعی از انواع راه‌های ایجاد ارتباط، امکان مشاهده این عناصر را در شرایط مختلف زیست محیطی فراهم نموده، تخیل انسان را به هم ذات پنداری و شخصیت پردازی از پویایی و کنش‌گری آن واداشته است. از این رو روایت با کاربست تکنیک پرسونیفیکاسیون و دادن خصیصه‌هایی هم چون خشم، لجاجت، مهربانی، و ... به رودخانه و دریا بر جان دار بودن طبیعت و واکنش‌های آن در برابر انسان تأکید می کند.

این شیوه در مورد عناصر مصنوع داستان هم‌چون ماشین‌های دولتی و کامیون‌ها نیز به‌کار رفته است تا تعادلی میان شخصیت‌های ساختگی داستان از نظر طبیعی و مصنوع بودن ایجاد شود. از این منظر، نحوه پردازش شخصیت‌های این روایت متضمن دو نوع رویکرد است:

الف) تقابل محیط زیست طبیعی و مصنوعی: در روایت عافیتگاه، نمادهای مربوط به زندگی صنعتی هم‌چون کامیون‌ها، پلاره، و ... همانند دال‌هایی که دلالت‌گر محیط زیست مصنوعی در برابر روستا هستند عمل می‌کنند و در مقابل، سبک زندگی اهالی روستا و طبیعت دریا و رودخانه در مقام دال‌هایی که به محیط زیست طبیعی اشاره می‌کنند، دو کفه ترازوی قیاسی را شکل می‌دهند که در ژرف‌ساخت روایت به آن پرداخته شده است.

هم‌چنین، نسبت دادن واکنش‌های انسانی نظیر هراس، جسارت، و رعب در برابر طغیان آب رودخانه به کامیون‌هایی که می‌توانند نمادی از مصنوعات پیشرفته بشر و محیط زیست صنعتی باشند، نوع دیگری از شخصیت‌پردازی به اشیای غیرجان‌دار این روایت را نشان می‌دهد که قدرت انسان را در تقابل با قهر زیست‌بوم و طبیعت به‌چالش می‌کشد: «کامیون‌های جسور که از طغیان "موند" هیچ‌وقت نمی‌هراسیده‌اند، نرسیده به کناره آب از هم‌همه وحشی، چنان رعب به دلشان می‌نشیند که موتور را خاموش کرده و به نعره رودخانه گوش داده، راه آمده را برمی‌گردند» (ساعدی ۱۳۵۲: ۵۱).

ب) تعامل انسان و محیط زیست طبیعی: انسان (خواه شهرنشین و خواه روستایی) با عناصر زیست‌محیطی به‌مثابه شخصیت‌های تأثیرگذار در روند روایت مرتبط است. طبیعت به‌سبب قدرت غالب خود هم‌چون موجود زنده‌ای ظاهر می‌شود که گاه با چهره‌مهربان خود محل التجا و ارتزاق انسان می‌شود و گاه از روی لجاجت و خشم به رقابت با وی روی می‌آورد.

در سیاق رویکرد نخست، «کاف» در برابر زندگی عادی اهالی آبادی هم‌چون «ناخدا مانولو»، ماهی‌گیران، پست‌چی محلی، و ... دچار نوعی سردرگمی و بی‌قراری است؛ به‌گونه‌ای که بیگانگی انسان صنعتی را از محیط زیست طبیعی فریاد می‌آورد. از همین روی، در گفت‌وگویی که طی آن پست‌چی پیر قصد دارد «کاف» را همانند دیگر اهالی آن منطقه به پذیرش شرایط پیش‌آمده دعوت کند، «کاف» چنین به او پاسخ می‌دهد: «آخه ... من با اونا خیلی فرق دارم ... من به این نوع زندگی عادت ندارم» (همان: ۵۸).

نحوه پردازش شخصیت کاف به‌گونه‌ای است که خود را از جنس محیطی که در آن قرار گرفته است، نمی‌داند. این مسئله خلئی در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند که با جست‌وجوی

تفاوت‌های آن شخصیت از موقعیتی که در آن قرار دارد، پر می‌شود. بدین ترتیب، مقایسه‌ای ضمنی میان فرهنگ دو زیستگاه رقم می‌خورد.

پس از آن، با در نظر داشتن رویکرد دوم، انفعال «کاف» و سایر اهالی آن منطقه در برابر رودخانه «موند»، که دچار طغیان شده و تمام امور مرتبط با حمل و نقل را مختل کرده است، بیان‌گر تأثیرگذاری کنش‌های رودخانه و تعریف شخصیت مستقل آن در روایت است.

مخاطب از آغاز داستان با عبارت‌هایی چنین روبه‌رو است: «موند» گاه چنان هجوم می‌آورد که گویی کوهی از جا کنده شده، گاه چنان آهسته که انگار کمین کرده تا خیره‌سری را روی آب ببیند و جسارتش را جواب دهد» (همان: ۵۱). در جایی دیگر، راوی با بیانی استعاره‌ی رودخانه را به یک مرکب چموش و سرکش مانند می‌کند: «به امید آن که خبر بیاید آب خوابیده، رام شده، دست از لجاجت برداشته، می‌شود به ولایت برگشت» (همان: ۵۲). در این رویکرد، شخصیت فعال رودخانه با گره‌افکنی در روند داستان جبری همه‌شمول برپا می‌کند که ساکنان آن منطقه را به سازگاری وامی‌دارد. در واقع، می‌توان گفت روایت درصدد بیان تنوع واکنش‌های افراد، بسته به تعلق آن‌ها به هر کدام از انواع محیط زیست، در برابر پویایی کنش‌های رودخانه در مقام یک شخصیت تعیین‌کننده و دارای شعور است.

در ادامه، دریا دیگر عنصر زیست‌محیطی روایت نیز که محل ارتزاق و کسب‌وکار ساکنان آن آبادی است، با فراهم‌سازی زمینه اشتغال برای شخصیت اصلی داستان او را در بر می‌گیرد و علاوه بر القای آرامش، انگیزه فعالیت را در قالب یک ماهی‌گیر در او به وجود می‌آورد و در نهایت ظاهر آن فرد را نیز با دیگر اهالی آبادی هم‌شکل می‌کند: «اگه ببینیش نمی‌شناسیش. لباس این طرفیاری پوشیده. ریش و پشمشو ول کرده» (همان: ۶۶).

تأثیرگذاری این عنصر بر روند روایت فقط در ویژگی‌های آن به‌عنوان یک بستر امرار معاش و گذراندن زمان خلاصه نمی‌شود، بلکه انسان‌وارگی نسبت داده‌شده به آن تاحدی است که بر بومیان آن منطقه نفوذ روانی و یا حتی خرافی نیز دارد؛ چنان‌که این امر در یکی از گفت‌وگوهای ناخدا با کاف دیده می‌شود: «هر کی لب دریا باشه و با دریا قهر باشه به این حال و روزگار می‌افته» (همان: ۶۰). دریا هم‌چون انسان یا در نگاهی ژرف‌تر به‌عنوان یک وجود ذی‌شعور دارای قداست فرض شده است که روی برگرداندن از او موجب بداقبالی می‌شود.

به همین ترتیب، در موضعی دیگر پس از آن که کاف موفق به صید ماهی بزرگی از دریا می‌شود، بومیان این دستاورد را به «بخت بلند» وی نسبت می‌دهند و کیفیت تعامل دریا با

شخص را در طالع وی مؤثر می‌دانند (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به همان: ۶۲). بر این اساس، می‌توان چنین دریافت که در این روایت عنصر دریا نه تنها تصویری گذرا و صرفاً فضاسازانه نیست، بلکه شخصیتی مستقل و مؤثر بر خاتمه و پایان‌بندی روایت دارد و از جایگاه ویژه‌ای در باور و فرهنگ همسایگان خود برخوردار است.

بر همین مبنای، می‌توان در روایت عافیتگاه از دو وجه محیط زیست طبیعی پرده برداشت. وجه نخستین آن، وجه طغیان‌گر و خشم‌آلود آن است که در بالا آمدن و طغیان رودخانه «موند» انعکاس می‌یابد و وجه دیگر آن، وجه آرامش‌بخش و حیات‌بخش محیط زیست طبیعی است که در آرامش دریا و مایهٔ امرارمعاش بودن آن تجلی می‌یابد.

نکتهٔ درنگ‌برانگیز دیگر آن است که هر دو عنصر زیست‌محیطی دریا و رودخانه بر زندگی و حیات شخصیت اصلی روایت تأثیر می‌گذارند؛ با این تفاوت که عنصر نخستین، یعنی رودخانه او را اسیر خود می‌کند و از دیار خویش جدا می‌کند، اما عنصر دوم با جنبه‌ها و ویژگی‌های مثبت خویش او را به سوی خود جذب می‌کند.

### ۴.۳ مکان به‌مثابهٔ شخصیت

تغییر جایگاه و نقش مکان از عنصری حاشیه‌ای و در پس‌زمینه (به‌عنوان ظرف روی‌دادهای یک روایت در ادبیات کلاسیک) به عنصری تأثیرگذار و قابل‌اعتنا در ادبیات داستانی مدرن، که گاه عامل اصلی شکل‌گیری پی‌رنگ داستان است، بستری برای کاربرد تجربی این عنصر نیز فراهم آورده است. بدین معنا که درک انسان از یک مکان و تجربهٔ تعامل با آن متضمن نگرش‌های متفاوتی می‌شود که می‌تواند با ظهور در قالب روایت مخاطب را به تخیل و بازسازی آن مکان به‌شکلی جدید در ذهن خود وادارد. چنان‌که امیل زولا روش تجربی را برای رمان‌نویس‌ها چنین تشریح می‌کند: «رمان‌نویس هم تماشاگر است و هم اهل تجربه. ... یعنی می‌خواهم بگویم قهرمان‌های خود را در داستان مخصوصی به‌کار و می‌دارد که در آن توالی حوادث به‌صورت نتیجهٔ جبری پدیده‌های مورد مطالعه جلوه کند» (سیدحسینی ۱۳۷۸: ۴۰۶).

بنابراین، جان‌بخشی به عنصر مکان و بهره‌گیری از آن به‌مثابهٔ یک شخصیت در روایت عافیتگاه، که می‌تواند مصداق یک تخیل تجربی باشد، شایستهٔ توجه است. در این روایت، اهمیت عناصر زیست‌محیطی رودخانه و دریا به‌میزانی است که به‌ترتیب شکل‌دهندهٔ گشایش (opening) و پایان داستان‌اند. عافیتگاه با گشایشی توصیفی از طغیان آب رودخانه

«موند» آغاز می‌شود و در طول سطور نخستین روایت، با بیان جملات دلالت‌مند، حکم براعت استهلال درون‌مایه روایت را، یعنی «انسان و طبیعت درمقابل یک‌دیگر»، پیدا می‌کند.

مدخلی که راه خواننده را برای ورود به این جهان خیالین و یگانه باز می‌کند پاراگراف اول داستان است. واژه‌ها در داستان کوتاه به حکم کوتاه‌بودن این نوع از ادبیات داستانی باید مقتصدانه و کارکردگرایانه استفاده شوند. نویسنده داستان کوتاه ... باید این توانایی را داشته باشد که با کم‌ترین تعداد واژه بیش‌ترین معنا را به خواننده القا کند (پاینده ۱۳۹۴: ۲۸۲).

واژگان و عبارت‌هایی هم‌چون «هم‌همه و حشی»، «پرچم مرگ»، «رعب»، «دل‌واپس»، «ماندگار»، «لجاجت»، توصیف عقب‌نشینی کامیون‌ها، ماشین‌های دولتی، و ... از مصادیق این کارکردگرایی‌اند که در بیانی ضمنی، تسلیم‌شدن انسان و دستاوردهای صنعتی او در برابر قدرت طبیعت را به‌نمایش می‌گذارند. هم‌چنین انسان‌انگاری و القای شعور و کنش‌های هدف‌مند به رفتار رودخانه در سیاق آغازین جملات روایت مخاطب را متوجه کاربرد ویژه عنصر مکان هم‌چون یک شخصیت طراحی شده و نه صرفاً عاملی برای صحنه‌پردازی می‌کند. در طول این روایت، نقش رودخانه از گره‌افکنی در برنامه مأموریت «کاف» آغاز می‌شود و با ممانعت از بازگشت او به مدت چند ماه و حفظ این موضع تا پایان داستان هم‌چون اهرم قدرت طبیعت برای تسلیم و سازگاری انسان حضوری فعال دارد. درمقابل قهر رودخانه، پذیرندگی و سخاوت دریا در ارتباط با بومیان و «کاف» به‌عنوان عنصری ناهمگون با آن منطقه، عاملی است که درنهایت گره روایت را می‌گشاید. دریا با بهره‌گیری از ویژگی‌های مکانی منحصربه‌خود (ایجاد بستر ماهی‌گیری و ملاحی) فردی را که در انتظار گشایش راه بازگشت و «رفتن» از آن آبادی است به تأمل و «ماندن» در طبیعت دعوت می‌کند و موجب ازبین‌رفتن مرزهای بیگانگی انسان صنعت‌زده از محیط زیست طبیعی می‌شود. در واقع، در این روایت، قبض رودخانه و بسط دریا با دو روی متضاد برای رسیدن به هدفی مشترک، یعنی بازیابی ارتباط انسان با محیط زیست طبیعی، نقش‌آفرینی می‌کنند.

### ۵.۳ وارونگی معادله سوژه و ابژه در تعامل انسان و زیست‌بوم

پیشرفت تکنولوژی و به‌واسطه آن به‌وجودآمدن صنایع و ماشین‌آلات، تولید انبوه، و توسعه شهرنشینی دستاوردهایی را نظیر افزایش سطح سلامت و مقاومت جوامع انسانی در برابر

پدیده‌های مخرب طبیعی در پی داشته است. این امر انسان را در رسیدن به آرمان تسلط بر جهان پیرامون خود یاری و پدیده‌های ناشناخته آن را به ابژه‌های قابل تحقیق و بررسی تبدیل می‌کند.

روایت *عافیتگاه* در ضمن وجه روایی، در ژرف‌ساخت خود تأثیر و تأثر متقابل انسان و طبیعت را بیان می‌کند. همان‌طور که می‌دانیم زبان و اصطلاحات محلی هر منطقه به دلیل تعلق به آن زیست‌بوم خاص و تأثیرپذیری مستقیم از اقلیم پیرامونی می‌تواند از ویژگی‌های زیست‌محیطی آن منطقه محسوب شود. شخصیت «کاف» در کارکردی نشانه‌شناسانه (نماینده شهرنشینی و دنیای صنعتی) از جانب یک مؤسسه زبان‌شناسی خارجی مأمور می‌شود تا لغات و اصطلاحات محلی یک آبادی جنوبی را، که در این روایت به گونه‌ای دلالت‌مندانه نماینده محیط زیست طبیعی است، بازشناسی کند. این امر به نوعی گویای تلاش مستمر انسان برای ابژه قرار دادن طبیعت و متعلقات آن برای بازشناسی جزئیات و تسلط بر آن است، اما این روند در جریان گره‌افکنی داستان با وارونگی معادله سوژه و ابژه مواجه می‌شود؛ به گونه‌ای که طبیعتی که بنا بود خود ابژه باشد و انسان آن را بررسی کند، به سوژه کنش‌گر و تعیین‌کننده تبدیل می‌شود.

علاوه بر «کاف» (که در بخش پردازش شخصیت‌های روایت بررسی شد) کامیون‌ها نیز به عنوان شاخص‌های دنیای صنعتی با پیش‌فرض چیرگی بر طبیعت ساده آن منطقه، در محاصره پدیده زیست‌محیطی طغیان آب رودخانه قرار می‌گیرند و با پذیرفتن انفعال کامل به انتظار تغییر شرایط باقی می‌مانند. به همین ترتیب، عناصر دیگری نیز وجود دارند که بر این وارونگی صحنه می‌گذارند. شخصیت اصلی روایت در جایی از «طیاره» پست‌چی درخواست کمک دارد، اما این وسیله پیشرفته مصنوع بشر نیز قادر به یاری او نیست و یا در مواجهه با خبر سیل در آبادی «مرده‌شوری» می‌پرسد:

«- دولت نمی‌خواد به مرده‌شوری‌ها کمک بکنه؟»

- این جا هر کس باید خودش به خودش کمک بکنه» (ساعدی ۱۳۵۲: ۶۳).

چنین است که گاهی طبیعت در بطن خود به هیچ‌کدام از عوامل خارجی اجازه دخالت نمی‌دهد و انسان و سرنوشت وی را به ابژه‌ای تسلیم در دستان خود تبدیل می‌کند.

دقت در وجود طبیعت در مقام کنش‌گر فعال و دارای پاسخ نسبت به انسان بینشی است که در آثار ادبی با رویکرد زیست‌بوم‌گرایی بسیار مطرح است، چراکه در این حوزه برخلاف سایر حوزه‌های نقد دیگر انسان در اولویت قرار ندارد، بلکه تمرکز بر محیط

زیست و ارتباط آن با عناصر دیگر است: «هدف نقد زیست بوم گرا» گسترش مرزهای امپراتوری بشر نیست»، بلکه توجهی عمیق به ظرافت فیزیکی و مفهومی یک جهان منظم بود» (Borlik 2011: 37).

نکته دیگری که در طول این روایت می‌بایست مورد توجه قرار گیرد، تأکید راوی بر کاربرد نام مکان‌های واقعی است. رودخانه موند، بندر دی‌یر، برده‌ستون، و ... همگی در استان بوشهر و در جنوب ایران واقع‌اند. با وجود حقیقی بودن نام مکان‌های روایت هم‌چنان آن را ساخته و پرداخته تخیل نویسنده می‌دانیم، اما این رویکرد درباره نویسنده‌ای هم‌چون ساعدی، که کارنامه آثار وی شامل مکان‌های غیر حقیقی بسیاری است، می‌تواند حاوی پیام متفاوتی باشد. نویسنده برای شکل‌دهی به این روایت زیست بوم گرا، از نام مکان‌های واقعی همان منطقه استفاده کرده است. وی به جای آفرینش اسامی خیالی و تصرف در حقیقت موجود از طبیعت و ظرفیت‌های واقعی آن استفاده کرده است؛ گویی بدین نحو قصد بیان تسلیم انسان و تخیل فاتح او را در برابر مام طبیعت داشته است. در این صورت نیز با یکی دیگر از جلوه‌های تأثیر طبیعت بر انسان روبه‌رویم.

#### ۴. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با محور قرار دادن پیوند و رابطه محیط زیست با متن ادبی عافیت‌گاه کیفیت نقش‌آفرینی محیط زیست در خلق روایت ادبی را واکاوی کرده است. بر همین اساس، محیط زیست به شیوه‌های گوناگونی در شکل‌دادن به نظام هم‌بسته روایت اثرگذار بوده است. در این تقابل، بخشی از مصادیق نقش‌آفرینی محیط زیست در خلق کلیت روایت عبارت‌اند از: عنوان‌پردازی بوم‌شناسانه روایت؛ کنش‌گری‌های عنصر زیست‌محیطی رودخانه در تعامل با شخصیت اصلی روایت و در نتیجه تغییر روند کلی زندگی وی؛ برقرارشدن تقابل میان عناصر سه‌گانه زیست‌محیطی طبیعی، مصنوعی، و اجتماعی؛ غلبه عنصر زیست‌بوم طبیعی.

روایت یادشده با نمایاندن دو چهره متضاد نامالایم و مهربان از دو عنصر، شخصیت رودخانه و دریا، انسان را در محاصره قبض و بسط زیست‌بوم قرار می‌دهد و بر ناتوانی پیشرفت‌های بشر در تغییر شرایط به‌وجودآمده تأکید می‌کند. همان‌طور که در فرایند پژوهش اشاره شد، محیط زیست دیگر صرفاً کارکردی زیبایی‌شناختی ندارد، بلکه در روایت‌پردازی به جایگاه یک شخصیت مستقل ارتقا می‌یابد؛ به گونه‌ای که در پی‌رنگ روایت دخالتی



فعالانه دارد. به بیانی دیگر، آنچه در ادبیات کلاسیک کاربردی فضا‌سازانه و صرفاً تصویری داشته است امروزه پس از ورود انسان به دوره جدیدی از حیات خود بر کره زمین و بروز چالش‌های زیست‌محیطی بسیار به مقام کنش‌گری می‌رسد و هم‌چون شخصیت‌های مستقل یک روایت ایفای نقش می‌کند. این امر در ادبیات داستانی معاصر ایران تاحدودی مغفول مانده است، اما می‌توان گوشه‌ای از جلوه‌های آن را در برخی از آثار نویسندگان ردیابی کرد. وارونگی معادله انسان/ سوژه - زیست‌بوم/ ابژه و در نتیجه بروز فاعلیت زیست‌بوم و انفعال انسان یکی دیگر از جلوه‌های اثرگذاری زیست‌بوم در ساختار عام روایت است. پژوهش حاضر با پرداختن به مقوله خوانش زیست‌بوم‌گرایانه یک اثر روایی از دوره معاصر بر اهمیت موضوع محیط زیست و حفاظت از آن در برابر آثار مخرب و نابودگر رشد صنعت و پیشرفت تکنولوژی تأکید نموده و بر آن است تا زمینه‌ساز گسترش پژوهش‌های مربوط به این حوزه باشد. توجه به متونی که قابلیت واکاوی از منظر نقد زیست‌بوم‌گرا دارند، علاوه بر این که در بازشناسی ارزش محیط زیست و جایگاه آن در زندگی انسان اثرگذار خواهند بود، به غنای این حوزه جدید در نقد آثار ادبی کشورمان نیز یاری خواهند رساند.

## کتاب‌نامه

- بهروزکیا، کمال (۱۳۸۳)، «جهان داستان و محیط زیست»، ماه‌نامه کتاب ماه کودک و نوجوان، ش ۸۵ پارساپور، زهرا (۱۳۹۱)، «بررسی ارتباط انسان با طبیعت در شعر»، دوفصل‌نامه ادب فارسی، ۲، ش ۱، پیاپی ۹.
- پارساپور، زهرا (۱۳۹۵ الف)، ادبیات سبز: مجموعه مقالات در نقد بوم‌گرایانه ادبیات فارسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پارساپور، زهرا (۱۳۹۵ ب)، «ملاحظات اخلاق زیست‌محیطی هدایت و چوبک: نقد دو داستان»، فصل‌نامه نقد ادبی، س ۹، ش ۳۶.
- پاینده، حسین (۱۳۹۴)، گشودن رمان: رمان ایران در پرتو نظریه و نقد ادبی، تهران: مروارید.
- دهقانی، رضا (۱۳۹۶)، درآمدی به فلسفه میان‌فرهنگی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- ذوالفقارخانی، مسلم (۱۳۹۵)، «بررسی زیست‌بوم در شعر فروغ فرخزاد براساس نظریه بوم‌فمینیسم»، فصل‌نامه مطالعات نظریه و انواع ادبی، س ۱، ش ۲.
- ساعدی، غلامحسین (۱۳۵۲)، دندیل، تهران: امیرکبیر.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۸۷)، مکتب‌های ادبی، ج ۱، تهران: نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، شعر معاصر عرب، تهران: سخن.

مودودی، محمدناصر (۱۳۹۰)، «بوم‌نقد جنبشی میان‌رشته‌ای بین دو حوزه محیط زیست و ادبیات»، کتاب ماه علوم و فنون، د ۲، س ۵، ش ۹.  
میرعابدینی، حسن (۱۳۸۰)، صد سال داستان‌نویسی ایران، ج ۱ و ۲، تهران: چشمه.

- Borlik, Todd Andrew (2011), *Ecocriticism and Early Modern English Literature*, New York: Routledge.
- Clark, Timothy (2015), *Ecocriticism on the Edge; The Anthropocene as a Threshold Concept*, London and New York: Bloomsbury Publishing.
- Garrard, Greg. (2004), *Ecocriticism*, London & New York: Routledge.
- Genette, Gerard (1977), *Paratexts: Thresholds of Interpretation*, trans. Jane E. Lewin, Cambridge: Cambridge University Press.
- Glotfelty, Cheryll and Harold Fromm (1995), *The Ecocriticism Reader; Landmarks in Literary Ecology*, Athens and London: The University of Georgia Press.
- Kerridge, Richard and Neil Sammells (1998), *Writing the Environment: Ecocriticism and Literature*, London: Zed Book.
- Rueckert, William (1995), "Literature and Ecology, An Experiment in Ecocriticism", *The Ecocriticism Reader; Landmarks in Literary Ecology*, Cheryll Glotfelty and Harold Fromm (eds.), Athens and London: The University of Georgia Press.
- Squires, Graham (2013), *Urban and Environmental Economics: An Introduction*, London and New York: Routledge Publication.